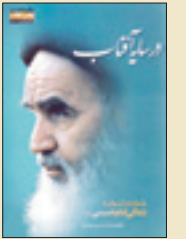


پیش‌خوانی

نظری بر یک اثر شاخص در بازشناسی سیره رهبر کبیر انقلاب اسلامی لخطاتی «در سایه آفتاب»

■ **شاهد توحیدی**



حضرت امام خمینی (ره) در جریان تشریح سیره و منش خود در کتاب «در سایه آفتاب»

ایشان به انجام فعالیت‌های تحصیلی- مبارزاتی خود اشتغال داشت. رحیمیان پس از پیروزی انقلاب اسلامی با عنایت به اعتمادی که رهبر انقلاب به وی داشت، در دفتر ایشان مشغول به کار شد و تا پایان حیات امام به این خدمت تداوم بخشید. از این رو و با لحاظ این سابقه طولانی، وی یکی از روابان و شارحان شاخص منش رهبر کبیر انقلاب اسلامی است.
حجت‌الاسلام والمسلمین رحیمیان به فاصله‌ای اندک پس از ارتحال امام خمینی و در تبیین منش آن بزرگوار، دست به تألیف کتاب «در سایه آفتاب» زد. وی در دیباچه این اثر آورده است: «عظمت شخصیت حضرت امام، بسان کوهی بود بسیار بزرگ که قله رفیعیش در ورای ابرهای طبیعت، سر به آسمان معنویت و عبودیت حق سائیده و با پیوند به سرچشمه لایزال هستی، اعماق وجودش از زلال معرفت، سیراب و از گستره پیرامونش، چشمه‌سارهای حکمت، جاری و تشنه کامان آب حیات را سرمست شوق وصال نمود.

عظمت شخصیت امام و عمق و گسترده‌گی آن حتی برای نز نزدیک‌ترین افراد و برجسته‌ترین شاگردان ایشان قابل دسترسی و شناخت دقیق نبود و کسی راه یاری چنین ادعایی نیست. با این همه هر کس متناسب با درک و ظرفیت خویش و از زاویه‌ای آن هم در بعد ظاهری و اثباتی، قطره‌ای از دریای حکمت و فرزوانگی امام را چشیده است و با جمع آوری این قطره‌ها است که جوهرهایی از آن دریای فضیلت برای تشنه‌کامان تاریخ و نسل‌های آینده، جاری می‌شود.»

حجت‌الاسلام رحیمیان در بخشی دیگر از این دیباچه، به معرفی اثر «در سایه آفتاب» پرداخته و می‌نویسد: «هر چند این بنده ناچیز بیش از نیمی از عمرم را بسان



۱۳۵۴، توفل پوشا، بو

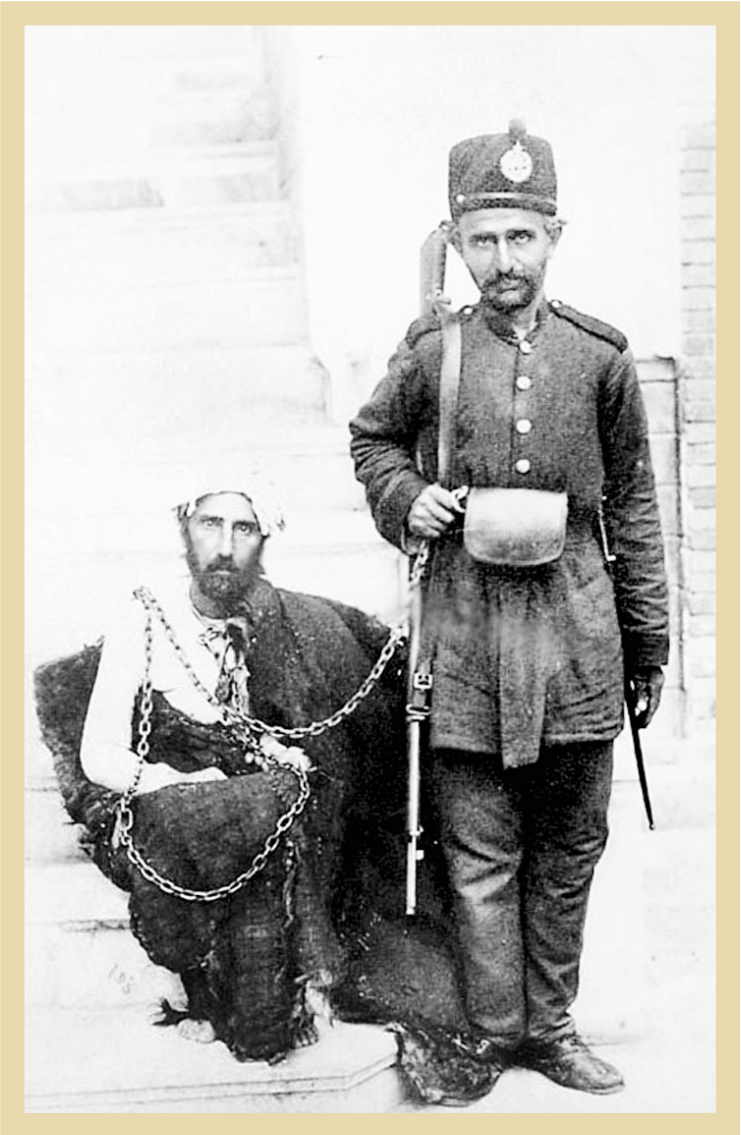
خاری، نزدیک و در کنار گل بی‌خار وجودش سر کردم ولی به دلیل عدم قابلیت، کمتر از طسرات و زیبایی ملکوتی‌اش بهره‌مند شدم و بی‌گمان آنچه از او نصیب شد قطره‌ای بود از دریا و در عین حال آنچه از این قطره درک و احساسم با قلم شکسته در قالب الفاظ ناقص می‌آید بادم قطره‌های است از دریا به هر حال از آنجا که تمام کارها، حرکت‌ها و گفتارها و حتی سکوت‌های امام - هر چند جزئی‌ترین آنها- درس‌هایی است عمیق و پرمعنی و نمودهایی است از حکمت‌الهی و روح ملکوتی‌اش که به همه بیروان و عاشقانش تعلق دارد از این رو هر کس آنچه از امام دیده و شنیده باید در اختیار همگان قرار دهد و از طرفی تذکر و اصرار برخی از دوستان در زمان حیات امام و بعد از آن نویسنده را بر آن داشت تا به‌رم در کفر و دید محدود و عدم یادداشت به موقع و روزانه تمام خاطرات و مشاهدات که موجب فروموشی آنها شده یا آنچنان دقیق به خاطر نمانده که قابل استناد باشد فقط به تحریر آن قسمت‌اندکی که چسته و گریخته به‌طور مستند یادداشت کرده بودم مبارزت وزرم بنابر این آنچه در این مختصر آمده است هرگز نمی‌تواند معرف شخصیت والای حضرت امام باشد بلکه فقط گوشه‌ای است از داستان آشنایی ناقص نویسنده با ایشان و خاطراتی چند از آنچه خود مستقیماً شاهد و مرتبط با آنها بودهام و جز در چند مورد که از مرحوم آیت‌الله شهید حاج آقا مصطفی نقل کرده‌ام، از نقل صدها قطعه بیوسشتند محشور فرماید: «خودداری کرده‌ام به این دلیل که نقل بدون واسطه از اعتبار و دقت بیشتری برخوردار است و به این امید که دیگران نیز آنچه را خود شاهد بوده‌اند تحریر نمایند تا آن‌شاه‌الله مجموعه‌ای کامل از خاطرات مستند که بیابگر مجموعه سیره زندگی امام باشد برای رهروان و بیروان امام فراهم گردد. البته در این مجموعه از ذکر پاره‌ای از خاطرات به دلایل سیاسی و برخی به دلیل درضایت امام و برخی به خاطر تکرار موارد مشابه آن در خاطرات دیگران خودداری شده است.

امید مخلصان‌ام از در گاه خداوند متنان آن است که مصداق «الترانس خلدنا» بنیامش و صمیمه‌ده پیشگاه مقدسش مستلث می‌نمایم که ما را با او و بسیجیان مخلصی که چه بسا او را هرگز از نزدیک ندیده بودند ولی راه هزار ساله را یک شبه طی کرده و در او ذوب شدند و باشارش به مقام شهود و شهادت راه یافتند و به اولیا و مقرران در گاه احدیت پیوستند محشور فرماید: «چاپ جدید «در سایه آفتاب» از سوی انتشارات شاهد متعلق به بنیاد شهید و امور ایثار گران منتشر شده و تصاویری کمتر دیده شده‌ا از رهبر کبیر انقلاب در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است.

■ **احمد رضا صدری**

.... از میرزا رضا کرمانی سوآلی می‌پرستد با این مضمون: از کجا به کشتن شاه شهید عزم جزم کردی؟ جواب او بی‌نیاز از هر گونه توضیح است: «از کجا نمی‌خواهد. از کندها و پنדהا که بناحق کشیدم و چوب‌ها که خوردم و شکم خودم را پاره کردم. از مصیبت‌ها که در خانه نایب‌السلطنه و در

امیریه و در قزوین و در انبار و باز در انبار به سرم آمد. چهار سال و چهار ماه در زنجیر و کتد بودم و حال آن که به خیال خودم خیر دولت ملت را خواستم، خدمت کردم. قبل از وقوع شورش تنباکو نه اینکه فضولی کرده بودم اطلاعات خودم را دادم بعد از آن که احضارم کردند.» در ادامه باز جوی میرزا رضا سعی دارد شاه را از اطرافیانش منزه سازد. از همین رو به میرزا می‌گوید: «ممکن است برخی تصمیمات شاه شهید معلول گزارش‌های نادرستی بوده که صدراعظم و دیگران به او اطلاع می‌دادند.» میرزا رضا این ادعا را بر نمی‌تابد و با عتاب به عرض کرده باشد هنوز امور را به اشتباه کاری به عرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت وکیل‌الدوله، آقای عزیزالسلطان، امین‌الخاقان و این ارادل و اوباش باشند. چنین شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد. (ماهی از سر گنده گردد نی ز دم) اگر ظلمی می‌شد از بالا می‌شد.» روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی گر سالروز قتل ناصرالدین شاه قاجار است. دربارش ریشه‌های این رویداد، تحلیل‌های متنوعی را می‌توان سراغ گرفت، حتی تحلیل‌هایی که در فضای تاریخ نگاری رسمی ما، هنوز جایگاهی



میرزا رضا کرمانی در مجلس پس از قتل ناصرالدین شاه قاجار

درد

میرزا رضا کرمانی مرید و دلباخته سیدجمال بود، در این تردیدی نیست. اما بخش مهم ماجرا آن است که وی در بازجویی‌های خویش، از ابراز تأثیر پذیر خود از «سید» چیزی نمی‌گاهد و رفتار شاه به هنگام تیرگی روابط با او را، به یاد انتقاد می‌گیرد. شاید این امر، بتواند آئینه‌ای از صداقت ضارب و دوری وی از تذبذب‌های رایج تلقی شود

زندگی و زمانه میرزا رضا کرمانی، در آئینه بازجویی‌های او

سال‌هاست سیلاب ظلم بر رعیت جاری است

با بسته نیافته است. با این حال در پیگیری حوادثی اینچنین، آغازین و ساده‌ترین راه این است که دلایل این کار را، از زبان انجام‌دهنده آن بشنویم که مقالی که پیش رو در یاد نیز درصدد چنین خوانشی است. از بازجویی مفصل خویش پس از قتل ناصرالدین شاه، مجموعه علل و عواملی را برای این تصمیم خویش برمی‌شمارد که در شناخت زمینه‌های این رخداد، هیچ محققنی را از آن گریز نیست. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر را مقبول افتد. ■ ■ ■

■ **مگر سیدجمال چه کرده بود؟**

میرزا رضا کرمانی مرید و دلباخته سیدجمال بود، در این تردیدی نیست. اما بخش مهم ماجرا آن است که وی در بازجویی‌های خویش، از ابراز تأثیر پذیری خود از «سید» چیزی نمی‌گاهد و رفتار شاه به هنگام تیرگی روابط با او را، به یاد انتقاد می‌گیرد. شاید این امر، بتواند آئینه‌ای از صداقت ضارب و دوری وی از تذبذب‌های رایج تلقی شود. او در پاسخ به مستطلق و در اشاره به علل و انگیزه‌های خود بر این مضروب ساختن شاه، نخست رفتار وی با سیدجمال را مورد اشاره قرار می‌دهد و سپس سایر ادله و شواهد خویش را: «سال‌هاست که سیلاب ظلم بر عامه رعیت جاری است مگر این سیدجمال‌الدین این دریه رسول (صلوات‌الله علیه) این مرد بز گوار چه کرده بود که با آن افتضاح او را از حرم عبدالعظیم (ع) کشیدند. زیر جامه‌اش را پاره پاره کردند، آن افتضاح به سرش آوردند او غیر از حرف حق چه می‌گفت؟ آن آخوند را تکمیر کرد، و غیره و غیره. آن چیزهایی که همه اهل این شهر می‌دانند و جرئت نمی‌کنند بلند بگویند، حالا که این اتفاق بزرگ به حکم قضا و قدر من جاری شد

یک بار سنگینی از تمام قلوب برداشته شد. مردم سبک شدند، دل‌ها همه منتظرند که پادشاه حالیه حضرت ولیعهد چه خواهند کرد. به عدل و رأفت و درستی جبران قلوب شکسته خواهند کرد یا خیر؟ اگر ایشان چنانچه مردم منتظرند یک آسایش و گشایش به مردم عنایت فرمایند اسباب رفاه رعیت می‌شود و بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند البته تمام خلق فدایی ایشان می‌شوند و سلطنتشان قوام خواهد گرفت و نام نیکشان در صفحه روزگار خواهد بود و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد و اما اگر ایشان همان مسلک و شیوه را پیش بگیرند این بار کج به منزل نمی‌رسد. حالا وقتی است که به محض تشریف آوردن بفرمایند و اعلام کنند که‌ای مردم حقیقتاً در این مدت به شما بد گذشته است و کار به شما سخت بوده است. آن اوضاع برچیده شد حالا بساط عدل گسترده است و بنای ما بر معدلت است و رعیت متفرقه را جمع کنند و امیدواری بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات به اطلاع ریش‌سفیدان از رعایا بدهند که رعیت تکلف خود را بدانند و در موعد مخصوص مالیات خودش را بیاورد بدهد. هی محصول بی محصول نرود که یک تومان اصل راه تومان فرغ بگیرند و…»

■ **حقایق اشیا پیش سید مکشوف است**

گفتم که میرزا رضامتها بود که جامه مریدی «سید» را بر تن داشت. پس از اخراج وی از ایران، همیشه ذکر او را بر لب داشت و به کار برآکندن فضایل و مناقب وی بود. در کردار و گفتار خویش، در سفر و حضر، در مدح و ذم او را می‌طلبد و همانگونه که اشارت رفت، این ارادت برای وی، تابدن پایه می‌بود که برای آن دست به قتل شاه بزند. او در بازجویی، از توصیف و تجلیل مرشد خویش دست نمی‌شوید و بخشی از سخنان خود را بدین امر اختصاص می‌دهد: «هر کس که اندک بصیرتی داشته باشد می‌داند که سید دخلی به مردم این روزگار ندارد، حقایق اشیا جمیعاً پیش سید مکشوف است، تمام فیلسوف‌های فرنگ و حکمای بزرگ ایشان و همه روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است و هیچ از دانشمندان روزگار قابل نوکری و شاگردی سید نیست. واضح است حاج شیخ هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوندهای بی‌شعور نیست… هر کسی که به این علامات و آثار پیدا شد… خودش است. دولت ایران قدر سید را شناخت و نتوانست از وجود محترم او و فرواید و منافع ببرد. به آن خفت و افتضاح او رأفی بلد کردند، بروید حالا ببینید سلطان عثمانی چطور قدر او را می‌داند. وقتی که سید از ایران به لندن رفت سلطان عثمانی چندین تلگراف به او کرد که حیفا از وجود مبارک تو است که

دور از حوزه اسلامیت به سر بری و مسلمین از وجود تو منتفع نشوند. بیا در مجمع اسلام اذان مسلمان به گوشت بخورد و با هم زندگی کنیم، این مردم بی چاره و این مشت اهالی ایران ودایع خدا نیستند؟ قدری پایتان را از خاک ایران بیرون بگذارید، در عراق عرب و بلاد قفقاز و عشق‌آباد و اوایل خاک روسیه هزار هزار رعیت بی‌چاره ایرانی ببینید که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده کثیف‌ترین کسب و شغل‌ها را از ناچاری پیش گرفتند. هر چه حمال و کناس و الاغی و مزدور در آن نقاط می‌بینید همه ایرانی هستند. آخر این گله‌های گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند، شربان زیاد شود که هم به بچه‌های خود بدهند هم بشما بدهشند نه اینکه متصل تا شیر دارند بدوشید شیر که ندارند گوشت نتشان را بکشایید. گوسفندهای شما همه رفتند متفرق شدند. نتیجه ظلم همین است که می‌بینید. ظلم و تعدی می‌جد و حساب چیست و کدام است و از این بالاتر چه می‌بینید؟ گوشت بدن رعیت را می‌کنند به خورد چند پاره باز شکاری می‌دهند. صدهزار تومان از فلان بی‌مروت می‌گیرند، قیاله ملکیت جان و مال و عرض و ناموس یک شهر یا یک مملکتی را به دست او می‌دهند. رعیت فقیر و اسیر و بیچاره را در زر بار تعدیات مجبور می‌کنند که یک مرد، زن، منحصراً به فرد خود را از اضطراب طلاق بدهد و خودشان صدتا صدتا زن می‌گیرند و سالی یک کرور پول که به این خونخواری و بی‌رحمی از مردم می‌گیرند خرج عزت‌السلطان که نه برای دولت مصرف دارد و نه برای مروت و نه برای حفظ نفس شخصی و غیره و گفته بود ناصرالدین شاه به واسطه طول مدت و سلطنت و شیخوخت یک اقتدار و رعبی پیدا کرده است که فقط به واسطه صلابت او علمای شیعه و اهل ایران حرکت نمی‌کنند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما به عمل نخواهد آمد، درباره شخص او باید فکری کرد و به سید گفت تو درباره او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار.»

■ **از نیت کشتن شاه**

احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت رضای شاه شکار در استنطاق خود سوگند می‌خورد که دروغ نخواهد گفت، صراحت کلام وی نیز این گمانه درباره وی را تقویت می‌کند. او اعتراف می‌کند که فکر کشتن شاه را قبلاً، تنها با یک نفر در میان گذارده و اونیز همان مراد فکری اوست. او براین باور است که اگر فردی دیگر از این نیت اطلاع می‌یافت، کار او ابر و بی‌نتیجه می‌ماند و او چنین چیزی را نمی‌طلبد. او برخی بدهدگی‌های یساران نیمه را در تصمیمات و پیمان‌های قبلی، عاملی بر این کتمان عنوان می‌کند و اظهار می‌دارد: «من چنانچه به شما قول دادم به شرف و ناموس و انسانیت خودم قسم

روزنامه جوان | شماره ۵۱۶۳

است که به شما دروغ نخواهم گفت، هم عقیده من در این شهر و مملکت بسیار هستند، در میان علما بسیار و در میان وزرا بسیار و در میان امرا بسیار و در میان تجار و کسبه بسیار و در جمیع طبقات بسیار هستند. شما می‌دانید وقتی که سیدجمال‌الدین در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و هر طبقه چه در طهران چه در حضرت عبدالعظیم به زیارت و ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند، چون هر چه می‌گفت الله و محض خیر عامه مردم بود. همه کس مستقیض و شیفته مقالات او شدند و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید، مردم بیدار بودند، هوشیار شدند. حالا همه کس با من هم‌عقیده است ولی به خدای قادر متعال که خالق سیدجمال‌الدین و همه مردم است قسم، از این خیال من و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت و سید هم در اسلامبول است هر کاری به او می‌توانید بکنید. دلایلش هم واضح است که اگر همچو خیال بزرگی را من با احدی می‌گفتم حکماً منتشر می‌گردید و مقصود باطل می‌شد. وانگهی تجربه کرده بودم که این مردم چقدر سست عنصر و حب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتی که گفت‌وگوی تنباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح اوضاع بود و ابدا خیال کشتن شاه و کسبی در میان نبود. چقدر از این ملک‌ها و دولتها و سلطنت‌ها که با قلم و قدم و درم هم عهد شده بودند و می‌گفتند تا همه جا حاضریم همین که دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه خود را کنار کشیدند من هم با آن همه گرفتاری اسم احدی را نگفتم، چنانچه به جهت همین کتمان سسر اگر بعد از خلاصی یک دور می‌زدم مبالغی می‌توانستم از آنها پول بگیرم. ولی دیدم نامرد هستند، گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم، دست پیش احدی دراز نکردم.»

■ **در یک قدمی امامزاده حمزه، تیانچه را آتش دادم!**

ضارب در ادامه پاسخ‌های خویش به مستنطق، روایتی نیز از روز واقعه دارد. او آشکار می‌دارد که در آغاز در اندیشه عریضه دادن به صدراعظم بوده که به‌ ناگاه و پس از ورود شاه به حرم حضرت عبدالعظیم (ع) دست به تیانچه شده و قصدجان شاه کرده. او می‌گوید که در آستانه حرم امامزاده حمزه (ع) بوده که نتوانسته به عملی کردن نیت خود بپردازد: «نمی‌دانستم که شاه به گردش شهر خواهد رفت و این قوه را هم در خود نمی‌دیدم. روز پنج‌شنبه شیدم که شاه به حضرت عبدالعظیم می‌آید. در خیال دادن عریضه به صدارت عظمی بودم که امنیت بخواهم. عریضه را هم نوشته در بغل داشتم و رتم در بازار منتظر صدراعظم بودم. از خیال

درد

از میرزا رضا کرمانی سوآلی می‌پرستد با این مضمون: از کجا به کشتن شاه شهید عزم جزم کردی؟ جواب او بی‌نیاز از هر گونه توضیح است: «از کجا نمی‌خواهد. و چوب‌ها که خوردم و شکم خودم را پاره کردم. از مصیبت‌ها که در خانه نایب‌السلطنه و در امیریه و در قزوین و در انبار و باز در انبار به سرم آمد. چهار سال و چهار ماه در زنجیر و کتد بودم را خواستم، خدمت کردم. قبل از وقوع شورش تنباکو نه اینکه فضولی کرده بودم اطلاعات خودم را دادم بعد از آن که احضارم کردند.»

دادن عریضه منصرف شدم و یک مرتبه به این خیال افتادم و رتم تیانچه را برداشتم. آمدم از درب امامزاده حمزه رفتم تسوی حرم قبل از آمدن شاه، تا اینکه شاه وارد شد، آمد حرم زیارتنامه مختصری خوانده به طرف امامزاده حمزه خوستن بیاید دم در یک قدم مانده بود که داخل حرم امامزاده حمزه شبود، تیانچه را آتش دادم… شاه مرا دید و تکانی هم خورد که تیانچه خالی شد، دیگر نفهمیدم.»

■ **به من بگویند ببینم بعد از این واقعه بی‌نظمی در مملکت پیدا نشده است؟**

میرزا رضا در پایشان بازجویی مطول خویش، با سوآلی از سوی مخاطب خویش روبرو می‌شود بدین مضمون: آیا عزاداری عمومی در کل ایران و در هر کوی و برزن و خانه، نسلان از آن ندارد که وی در فهم نگاه عمومی به شاه اشتباه کرده و جهت فکر عامه را به خطا تشخیص داده است؟ میرزا در پاسخ به او، نه مناسک حکومتی و عزاداری‌های فرمایشی که شرایط عمومی کشور پس از مرگ شاه را شهادی بر درستی تشخیص خویش تلقی می‌کند و تأکید می‌کند: «این ترتیبات عزاداری ناچار مؤثر است اسباب رقت می‌شود اما بروید در بیرون‌ها حالت فلاکت رعیت را تماشا کنید. حالا واقعاً به من بگویید ببینم بعد از این واقعه بی‌نظمی در مملکت پیدا نشده است؟ طرق و شوارع معشوش نیست؟ به جهت اینکه این فتره خیلی اسباب غمه و اندوه من است که در انتظار فرنگی‌ها و خارجه به وحشی‌گری معروف نشویم و نگویند هنوز ایرانی‌ها وحشی هستند.»